



بسم الله الرحمن الرحيم

شنبه ۱۴ اسفند ماه ۱۳۹۵ / ۵ جمادی الثانی ۱۴۳۸ / ۴ March ۲۰۱۷ / شماره ۲۶ / ۴ صفحه



وصیت رسول خدا(ص) در شب وفات



امام صادق (ع) از پدرانش... از امیرالمومنین علی ع خبر داد که رسول الله (ص) در شب وفاتش به امام علی (ع) فرمود:

”ای ابا الحسن کاغذ و دواتی بیاور. رسول الله ص وصیتش را به امام علی (ع) املاء نمود تا به جایی رسید که فرمود: یا علی بعد از من دوازده امام است و بعد از آن ها دوازده مهدی خواهد بود... تا به فرزندش (ح م د) مستحفظ از آل محمد واگذارنماید. آن ها دوازده امام هستند و پس از آن ها دوازده مهدی خواهند بود، پس(هرگاه وفاتش رسید، وصیت و جانشینی) را به فرزندش که نخستین نزدیکان است، تسلیم می نماید. او سه نام دارد. نامی مانند نام من ونام پدرم وآن عبد الله واحمد واسم سوم مهدی است و او اولین مؤمنین است”

(ترجمه کتاب غیبت شیخ طوسی: ص ۳۰۰ ح ۱۱۱)

نسب سید احمد الحسن(ع)

سید احمدالحسن فرزند سید اسماعیل فرزند سید صالح فرزند سید حسین فرزند سید سلمان فرزند امام محمد بن الحسن السکرى علیه السلام می‌باشد. سید احمد الحسن، وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام می باشد که برای هدایت و زمینه سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود برای شیعیان و همان مهدی متولد شده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله ص بشارت تولد ایشان را دادند. و فرستاده ای از سوی حضرت عیسی ع و حضرت ایلیا ع برای مسیحیان و یهودیان می باشد. ایشان دعوت الهی خود را به دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام در سال ۱۹۹۹ میلادی در نجف اشرف پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی علیه السلام همچون دعوت رسول الله ص به همه جهان انتشار یافت. ایشان برای اثبات حقایبت خود به قانون معرفت حجت های الهی احتجاج می کنند:

این قانون از سه اصل تشکیل می‌شود:

۱) نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله ص را مطرح کرده اند و نام مبارک احمد به عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است و ۲) علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده اند و با آن همه علمای ادیان را به تحدی فرا خوانده و ۳) پرچم البیعهالله(دعوت به حاکمیت خدا)

سردیسر

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»

بعد از اینکه انسان اقرار کرد به اینکه بندهی خدا و عضوی از اعضای حزب خداوند می‌باشد و پیامدهای پس از این اقرار در اطاعت از خلیفه‌ی خداوند در زمی‌ش و پذیرفتن قوانین خداوند و حاکمیت او و عمل بر اساس شریعت الی و حکم الهی در زمین را پذیرا شد و پس از تحمل سختی‌هایی از سوی طاغوتیان و بندگان حقیرشان همن کسانی که جلوه حزب شیطان در مقابل حزب خداوند می‌باشند- باید بفهمد که خلیفه و جانشین خداوند چه کسی است و شرایع الهی و عقاید صحیح کدام است و سپس در راستای اطاعت از این خلیفه و تطبیق دادن شریعت، اقدام به عمل نماید. این همان راهی است که به خداوند سبحان و متعال منتهی می‌گردد؛ چرا که خداوند سبحان، حق است و این راه هم حق؛ و حتی می‌گوییم این راه، کوتاه‌ترین راهی است که انسان آن را می‌شناسد: «وَتَحَقُّ اقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْ خَبْلِ الزُّبْرِیدِ» (و ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم)؛ ولی ما به واسطه‌ی اعمال‌مان و بدی نیت‌هایمان دچار لغزش و به چهل نقصان عقل راضی می‌شویم.

در هر صورت می‌گوییم: تنها چیزی که انسان نیاز دارد تا بندی خداوند را برگزیند، در وهله‌ی اول علم و معرفت و پس از آن عمل و پیاده‌سازی می‌باشد. اما این علم از کجا حاصل می‌شود و توفیق این عمل کردن چگونه برایش به دست می‌آید؟! از همین رو این ندا برمی‌آید: «هَذَا الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِیمُ» (ما را به راه راست هدایت فرما).

هدایت‌مان کن ای الله، ای کامل «الْحَمْدُ لِلَّهِ»، هدایت‌مان کن ای پروردگار جهانیان و ای پرورش دهنده‌ی خلق و ای به کمال‌رساننده‌ی آنها «رَبِّ الْعَالَمِینَ». هدایت‌مان کن ای بخشنده‌ترین بخشاینندگان به آن رحمت وسیعت که همه چیز را در بر گرفته است؛ حتی آن کس که تو را نمی‌شناسد و از تو درخواست نمی‌کند، و به آن رحمت شدید عظیمت که با آن ساحران را پس از اینکه دشمن تو بودند، پذیرا شدی «الرَّحْمَنُ الرَّحِیمُ». ما را هدایت فرما، که ما در مملکت تو که ستمگران و حزب شیطان آن را از جانشین و حریت غصب کرده‌اند، زندگی می‌کنیم «هَلِیکَ یَوْمَ الدِّینِ».

هدایت‌مان کن ای که با یاری و حول و قُوّه‌ات، ما را برای بندگی‌ات و پیوستن به حریت برگزیدی «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِینُ». هدایت‌مان کن تا جانشین و شریعت را بشناسیم. هدایت‌مان کن تا او را اطاعت کنیم و به شریعت عمل نماییم: «هَذَا الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِیمُ». ما را هدایت فرما، شناخت عنایت فرما، توفیق‌مان ده، نقص‌های ما را برطرف کن، و روزی‌مان را تکفل فرما...

مهدی اول، یمانی موعود کیست؟

قسمت اول :

■ **یمانی کیست؟ آیا او از یمن است؟**

در آغاز باید بدانی مکه از تهامه است، و تهامه از یمن است. و حضرت محمد و خاندان ایشان ص همه یمانی می باشند؛ پس حضرت محمد ص یمانی است، و علی ع یمانی است و امام مهدی ع یمانی است، و دوازده مهدی نیز یمانی هستند، و مهدی اول یمانی است؛

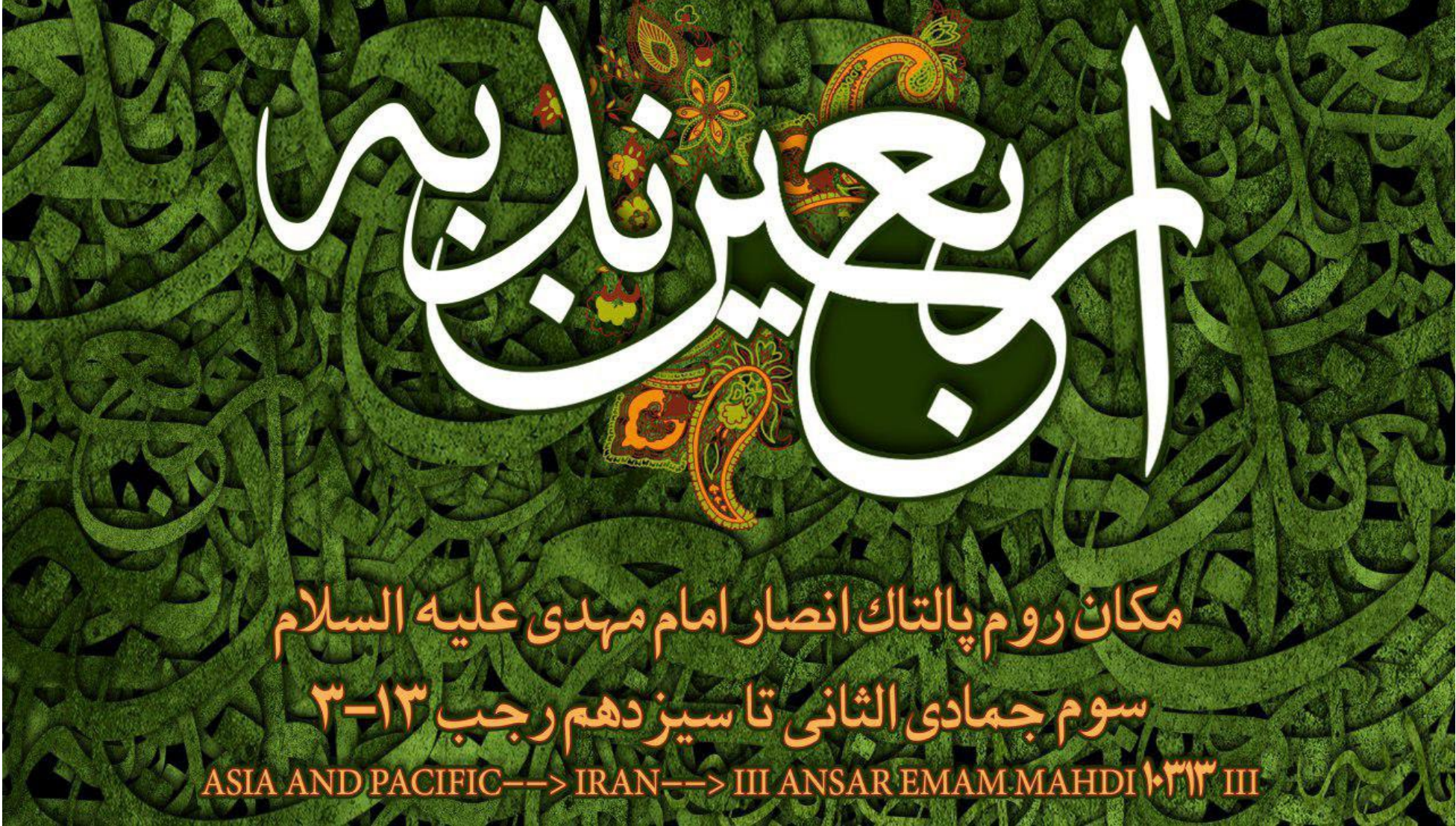
● رسول الله ص:.. لَنْ خیرَ الرجالِ اهلِ یمنَ.. و الاَیمنُ بَیانٌ و آثا یمانی (... بحار الانوار ج ۵ ص ۳۳)

احمد الحسن ۞ Ahmed Alhasan

ALMHAFTOON.CO

یعقوب سراج گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: (فرج شیعیان شما چه زمانی است؟ امام فرمودند: اگر در بین بنی عباس (یعنی حاکمانی که به اسم دین حکومت می‌کنند) اختلاف افتد و قدرت و حکومت آنها ضعیف شود و حتی افرادی از ایشان که طمع نداشتند، در بین آنها طمع ورزند، و اعراب حاکمان خویش را خلع کنند (انقلابها) (...).

(کتاب الغیبة– للنعمانی: ص ۲۷۸.)



او راهی ندارد و حدود از او به‌دور است و از احساس هر توهم‌کننده‌ای پنهان و پوشیده است، بی آنکه پرده‌ای باشد؛ پس خداوند آن اسم را کلمه‌ای تام بر چهار جزء هم‌زمان قرار داد؛ به طوری که هیچ‌کدام از این اجزا بر دیگری اولویت ندارد؛ از آنها سه اسم به جهت احتیاج خلق به آنها ظاهر نمود و یکی را پوشیده نگاه داشت که همان اسم پوشیده شده‌ی نگه داشته شده است و اینها اسامی سه‌گانه‌ای هستند که ظاهر شدند. پس ظاهر، همان الله تبارک و تعالی است و خداوند سبحان برای هر کدام از این اسم‌ها چهار رکن مُسَخَّر گردانید... تا انتهای حدیث:».

توحید صدوق: ص ۱۹۰ : بحار الانوار: ج ۴ ص ۱۶۶.)

هر اسم از اسم‌های خداوند سبحان و متعال سایه‌ای در خلق دارد؛ سایه‌ی ذات یا شهر کمالات الهی یا اسم الله، حضرت محمد(ص) یا شهر علم می‌باشد. سایه‌ی رحمان ـکه درب شهر کمالات الهی استـ علی(ع) است که دروازه‌ی شهر علم می‌باشد و سایه‌ی رحیم ـکه درب شهر کمالات خداوندی استـ حضرت فاطمه(ع) یا دروازه‌ی شهر علم است و به همین صورت سایر ارکان دوازده‌گانه‌ی این سه اسم اینچنین می‌باشند. تنها اسمی که هیچ سایه‌ای در خلق ندارد، حقیقت یا کنه خداوند می‌باشد؛ بلکه سایه‌ی آن، ذات الهی است؛ از همین رو عبادت حقیقی، عبادت کنه و حقیقت می‌باشد که بالاترین درجات آن را کسی جز محمد(ص) نمی‌شناسد؛ همان کسی که در مسابقه پیروز شد و این لیاقت را پیدا کرد که همه‌ی خلق به بنده بودن او شهادت دهند.

امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: «... کمال توحید، اخلاص برای او و کمال اخلاص، نفی صفات از او است؛ چرا که هر صفتی گواهی می‌دهد که غیر از موصوف می‌باشد و هر موصوف گواهی می‌دهد که غیر از صفت است...».(نهج البلاغه: ج ۱ ص ۱۵ : احتجاج: ج ۱ ص ۲۹۶)

امام رضا(ع) می‌فرماید: «هیچ شناختی نیست مگر به اخلاص و هیچ اخلاصی همراه با تشبیه کردن، و هیچ نفی کردنی همراه با اثبات صفات برای تشبیه کردن، نمی‌باشد» (توحید صدوق: ص ۴۰ : عیون اخبار الرضا(ع): ج ۲ ص ۱۲۷). و این مقام و جایگاه حضرت محمد(ص) می‌باشد.

و امیر المؤمنین(ع) فرمودند: «و با ذاتی که جز او کسی آن را نمی‌شناسد، برای خلقت شناخته شده است».(توحید صدوق: ص ۵۰ : بحار الانوار: ج ۴ ص ۲۷۵).

یعنی با ظهور ذات و تجلی آن در خلق به وسیله‌ی حضرت محمد(ص) ؛ پس خداوند با محمد(ص) شناخته شد و کسی محمد(ص) را آن گونه که شایسته‌اش است نمی‌شناسد؛ مگر خداوندی که او را خلق نمود. از همین رو امیر المؤمنین(ع) می‌فرماید: «آن که کسی جز او آن را نمی‌شناسد...». پس کسی ذات یا الله را نمی‌شناسد، مگر او (هو) سبحان و متعال؛ همان طور که کسی تجلی و ظهور آن در خلق را نمی‌شناسد جز او سبحان و متعال.

روشنگری از اسماء خداوند

در حقیقت برای خداوند سبحان و متعال اسمی که او را از غیب به شهود ظاهر نماید، یا شناختی کامل از کنه و حقیقتش بدهد، یافت نمی‌شود؛ بلکه تمام اسامی کریم و مقدس‌ش اسم‌هایی برای صفات ذاتی با افعالی او می‌باشند.

اسم الله به اینکه اسمی است که در بر گیرنده‌ی همه‌ی صفات کمالی ذاتی و افعالی خارج شده از آن می‌باشد، اختصاص داده شده است.

و اینکه اسم رحمان برای صفت رحمتش قرارداده شده است؛ او به واسطه‌ی رحمتش رحم می‌کند و رحمت، عین ذات او است. اسم قادر (توانا) برای صفت توانایی او وضع شده است؛ او با قدرتش، قادر و توانا است و قدرت، عین ذات او می‌باشد؛ همان‌طور که از اتمه(ع) روایت شده است.(توحید صدوق: ص ۱۳۹ باب صفات ذاتی و صفات افعالی).

این ذات توصیف شده به وسیله‌ی این صفات، و شناخته شده به وسیله‌ی این اسم‌ها، غیر از کنه و حقیقت او سبحان و متعال می‌باشد؛ حقیقتی که غیر از خودش کسی آن را نمی‌شناسد. کُنه‌ی که با اضافه کردن «هاء» به انتهای کلمه‌ی «ذات» هنگام گفتن ذاتهُ (ذاتش) آن را اثبات، و غایب بودنش را نیز با اِعراب ضمّه (ـُ) بیان می‌کنیم.

به عبارت دیگر، در ضمیر غایب «هو» (او)، (هاء) برای اثبات او و (واو) برای غیب بودنش می‌باشد. از امام باقر(ع) روایت شده است که فرمود: «خداوند تبارک و تعالی «قُلْ هُوَ اللهُ اُخَذُ» را نازل فرمود، که «هاء» اثبات ثابت و «واو» اشاره به غیب می‌باشد».(توحید صدوق: ص ۸۸) باید توجه داشت که ذات و کنه، فقط در مقام شناخت و تجلی (یعنی ظهور) با یکدیگر فرق دارند؛ وگرنه او سبحان و متعال، حقیقتی یکتا و بسیط (بسیطا: ساده و بدون هیچ جزئیات مترجم). است که نه جزئی دارد و نه ترکیبی در آن وجود دارد. او نوری است که برای حضرت محمد(ص) به اندازه‌ی چیزی شبیه سوراخ سوزن گشایش یافت؛ و فقط ذات توصیف شده‌ای بود. نه حقیقت و کُنه‌ی که برای تمامی خلائق غایب است، چه محمد(ص) و چه پایین‌تر از او؛ همان‌طور که از اهل بیت(ع) روایت شده است: کسانی که هفتاد و چند حرف از اسم اعظم را می‌شناسند و خداوند سبحان یک حرف را نزد خودش در علم غیب ویژه‌ی خود قرار داده است. این معنا در دعا از اهل بیت(ع) روایت و در چند دعا تکرار شده است: «الاسم المکنون المخزون الذی لم یخرج منک الی غیرک» (مصباح المجتهد: ص ۸۱۵ : اقبال الاعمال: ص ۲۷۷ و ۲۷۹ : مصباح کفمی: ص ۵۳۶)(اسم پوشیده‌ی نگهداری شده‌ای که از تو به سوی کس دیگری خارج نشده است).

در حدیث از امام صادق(ع) روایت شده است که فرمود: «خداوند تبارک و تعالی اسمی خلق نمود؛ در حالی که او عزوجل با حروف ستایش نمی‌شود و با لفظ سخن نمی‌گوید و با شخصیت به هیأت جسم در نمی‌آید و با تشبیه کردن توصیف نمی‌شود و با رنگ‌ها رنگین نمی‌گردد، اقطار (جهت‌ها) در

قطعا رحمت خداوند همانند باران نازل می شود و خداوند هیچ فرقی در بین خلق خود قائل نیست همانگونه که باران هنگام بارش بین یک مکان و مکان دیگر فرقی قائل نمی شود، ولی هرکس ظرف خود را در مقابل نزول باران قرار دهد ، ظرفش پر خواهد شد و هرکس ظرف خود را وارونه گذارد، در نهایت ظرف خود را خالی از آب می یابد و آنکس که ظرف بزرگتری بگذارد بهره بیشتری خواهد برد و آنکه ظرفی زیر آسمان نگذارد آبی برداشت نخواهد کرد ، چون نمی خواهد چیزی نصیبش شود.



مهم ترین موارد دعوت موسی (ع):

۱- موسی(ع) با کشتن یکی از سربازان فرعون شروع کرد. این موضع، در نهایت تندی و شدت می‌باشد. به طور معمول کشتار و نبرد آخرین ابزار دعوت و منتشر نمودن کلمه‌ی «لا اله الا الله» می‌باشد. چه چیزی باعث شد که آن را در اینجا، اولین گام قرار دهد؟! در واقع علت‌های متعددی وجود دارد، از جمله:

الف- موسی در مواجهه با طاغوتی بود که بر مردم مسلط شده بود و بدون هیچ مانعی می کشت، به زنان می افکند، غارت و چپاول می کرد و اهل زمین را استضعاف می کشید. در نتیجه، عمل مبارک موسی -یعنی کشتن این سرباز شیطانی- طعنه‌ای آشکار به فرعون و حزب و سربازان او و عامل بازدارنده‌ی بزرگی برای آنان بود.

ب- این کار تأثیر بزرگی در برانگیختن بنی‌اسرائیل و وادار کردن به شورش آنها در برابر فرعون و لشکریانش، و همچنین آماده کردنشان برای انقلاب آینده‌ای که موسی(ع) پس از بازگشت به انجام رسانید، داشت.

ج- این عمل اهمیت ویژه‌ای در آشکار کردن شخصیت موسی(ع) به عنوان فردی که علیه ستم‌فروغ و سر‌بازنشانی انقلاب کرده بود و مشخص کردن اهمیت این رهبر بزرگ برای بنی اسرائیل که در آینده اقدام به رها کردن آنها از چنگال فرعون و لشکریانش خواهد نمود، داشت.

د- این کار اهمیتی خاص در دفع تهمتِ دوستِ بودنِ موسی(ع) با فرعون که خداوند لعنتش کند، داشت؛ تهمتی که ملازم با آن حضرت(ع) بود؛ چرا که او پسر خوانده‌ی فرعون بود و در کاخ او زندگی می‌کرد.

۲- پس از بازگشتن موسی از مدین، دعوت حق شکل دیگری به خود گرفت. این بار به نرمی، تا شاید فرعون یا یکی از یاران و سربازانش به یاد آورد یا از خداوند سبحان بترسد و به دین یعقوب (ع)

قسمت چہارم:

آفرینش...حقیقت عالم ذر

این است که عالم نفس‌ها است و در آسمان این دنیا قرار دارد. و نطفه‌های بنی آدم از آن به زمین نازل می‌شود و اگر این نطفه رشد کرد بعد از اینکه طریق خود را به جایگاهش طی کرد و صورت جسمانی برای تلقین نفس مهیا شد، نفس در آن صورت جسمانی تلقین شده و به آن نطفه‌ای که از آن نازل شده متعلق می‌شود، و اگر انسان فوت شود، آن نطفه دوباره از او خارج می‌شود که از دهان جسد یا هر جای دیگر او همراه خرافه نفس از جسم خارج شده، و این نطفه همواره به نفس انسانی متعلق خواهد ماند و نفس هم به نطفه و نطفه به نفس متعلق هستند که در واقع آنها از یک عالم است. عالم‌ها را به عالم نفس‌ها می‌باشند و اگر نطفه به زمین نازل شود، نفس دنبال آن می‌آید و اگر نفس از جسد خارج شود، نطفه نیز دنبال آن می‌رود.

و در زندگی این دنیا اگر انسان طمع خاوند باشد و برای رضای خدای تبارک و تعالی سعی و تلاش کند و در آسمان‌های ملکوتی برای خود جایگاهی داشته باشد، از اصحاب یمین خواهد بود و جزو افراد جاویدان خواهد بود که بهشت را به ارث می‌برند. و اگر در اطاعت خاوند سعی و تلاش بیشتری کند از مقربین و اولیاء خاوند خواهد بود؛ کسانی که هیچ نگرانی و غم و اندوهی نخواهند داشت. اما کسی که از دستورات خاوند سرپیچی کرده و در نافرمانی خاوند سعی و تلاش کند، جایگاهی در آسمانهای ملکوتی نخواهد داشت و جزو افراد جاویدان نوشته نخواهد شد؛ بلکه جزو درگاه‌ها در شمار رفته و نامش در طومار حیات ابدی نوشته نمی‌شود و عاقبت او جهنم، بلکه لوقطعه ای از جهنم خواهد شد.

پس جگر آدم از زمین به آسمان اول، در عالم ذر بالا برده شد. سپس روح ایمان در او دمیده شد و نفس انسانی اول در آن به وجود آمد. سپس روح القدس در او دمیده شد. سید احمد الحسن اینگونه آن را توضیح می‌دهند که:

موجودات آفریده شده یا نور مختلط به ظلمت (تاریکی) یا ظلمت (تاریکی) مختلط با نور هستند بر اساس اینکه کدام یک غالب باشد ظلمت (تاریکی) یا نور.

اندازة سريچيش به يک دځى ورسد.



یوسف (ع) بگوید: یوسفی که عزیز و وزیر پادشاه پیشین آنان بود. تا آن هنگام موسی (ع) شریعتِ نسخ‌کننده‌ی شریعتِ یعقوب (ع) و اسحاق (ع) و ابراهیم (ع) را که همان شریعتِ یکتاپرستی بود، تحریف شده بود و جز بر اساس آرا و ظنّیات علمای شیطان‌دین اسرائیل، به آن عمل نمی‌شد.

۳- عقوبت‌های الهی و آیات ربانی که در مصر، همراه دعوت موسی(ع) شد؛ تا شاید فرعون و سربرازانش یا متکبرهای بنی‌اسرائیل قارون، ایمان بیاورند. از جمله این عقوبت‌ها این بود که تا آنها تبدیل به خون شد، و سرزمینشان آکنده از قورباغه گردید و آنها نیز به موسی(ع) متوسل شدند تا به درگاه خداوند دعا کنند و عذاب را از آنان بردارد. با این حال کسی جز اندکی از قومش به او ایمان نیاوردند. و اسفاً و احسرتاً بر بنندگان!

۴- در نهایت دعوت، هجرت موسی (ع) و کسانى که با او ایمان آورده بودند، و خروج آنها از مصر در حالى که از فرعون و بزرگان و حزب و سربازانش مى ترسیدند تا مبادا بر آنها مسلط شوند و آنان را مورد آزار و اذیت و کشتار قرار دهند، مى باشد. زمانى که دو گروه در برابر یکدیگر قرار گرفتند، این ترس در که گروه مؤمن بنی اسرائیل بود، آشکار شد؛ افرادی که ایمان ضعیف و متزلزلى داشتند. گفتند: فرعون و سربازانش به ما دست پیدا کردند. ولی موسی (ع) آنان را نهیب زد و گوشزد نمود که آنها در حال هجرت به سوى خداوند یگانه ی قهار مى باشند. ایشان فرمود: هرگز چنین نیست؛ چونکه یحزقیا که همراه من است و مرا هدایت مى کند، و جماعت بنی اسرائیل به خاطر اکرام به موسی (ع) پیروز یافتند و هزاران نفر به خاطر یک نفر، مورد کرامت قرار گرفتند و فرعون و سربازانش غرق شدند؛ مرگ بر آنان باد!

و انسان این تفاوت را دارد که او قابلیت ارتقاء دارد تا اینکه هیچ فرشتگی مقرب نتواند به مقام او برسد و بالاتر از آنها قرار گیرد، و همچنین قابلیت تسافل (سیر قهقراپی و نزولی) او به حدی است که ابلیس ملعون و سرپازانش هم نتوانند به او برسند.

«قد خلقنا الإنسان في أحسن تقويم» ثم رددناه أسفل سافلين» «براستی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم، سپس او را به پست‌ترین [مراتب] پستی بازگردانیدیم.»

معلوم است که بالاترین (برترین) مخلوق در عوالم نور انسان است و او حضرت محمد (ص) یا همان عقل اول است، و پست‌ترین مخلوق در عوالم ظلمت هم یک انسان است و او همان دومی است که لعنت خدا بر او باد و او چهل است به راستی که پشت یک

وهرگز رو نکرد همان طور که در روایات از اهل بیت (ع) نقل شده است.
و از آنچه که در بالا آمد به دست می‌آید:

که انسان مؤمن هر چه مرتکب معصیت شود، رو به تسافل و پایین رفتن می‌گذارد. بلکه با هر توجه خود به دنیا و غفلت از خداوند در ظلمت (گمراهی) غوطه‌ور می‌شود و نجاست و پستی و آتش جهنم (دوزخ) را لمس می‌کند...

سپس ذات الهی در قالب انسان کامل برای خلق متجلی و نمایان شد، همان طور که چنین معنایی در حدیث روایت شده است: «خاوند آدم را به صورت خود آفرید». حق تعالی می فرماید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» (و نام نامها را به آدم بیاموخت، سپس آنها را به فرشتگان عرضه کرد). در اینجا تعلیم دادن از بیان لفظ و معنی یک شیء از حقیقت خارجی و تأثیر گزاری، یا را فراتی می گذارد. منظور از اسماء اسماء ذاتی مانند الله، رحمن، رحیم، علیم، عزیز، حکیم... و اسماء فعلی مانند خلق، باری، مصور، رزاق... و هر آنچه از ظهور و تجلی به آنها تعلق دارند، می باشد؛ تا چه در بالاترین مراتب نورانی قدسی، مانند انبیا، ائمه، صالحین و ملائکه، و چه در پایین ترین مراتب راجحه ایهای مادی و ظلمات، مانند فرشی که رویش می نشینیم؛ همان طور که در حدیث از امام معصوم (ع) روایت شده است.

این علم سبب برتر بودن آدم بر ملائکه بود. ظرفیت فطرت انسان بزرگ و عظیم است؛ به وسعت افق کیهانی که شخصی عظیم می‌تواند در آن نظر کند. ملائکه بزرگوار جز اندکی از این توانایی را که خداوند درون انسان فطری به ودیعت گذاشته است، دارا نمی‌باشند. از همین رو است که ملائکه به سجده بر او و خضوع در پیشگاه آدمی که خداوند را اطاعت می‌کند، فرمان داده شدند؛ به این جهت که او بر شناخت خداوند سبحان و متعال سرشته شده است و ظهوری و تجلی‌ای برای خداوند متعال است.



مجله قرن کتابی ماه مهرماه روز فرهنگ و شعر...



روایات وارد شده است که از این امور، به صورت قطعی نہیں می‌کند.

پس ولایت امام معصوم امروز در اغلب اگر نگوییم همیشه، عنوانی بریز از ریا و حُب شنود مردم از سخنان شده است. به همین ترتیب، حال قرآن کریم است که فقط برای تَبَرک و مجالس عزاء خوانده می‌شود، و عمل به آن به عنوان دستور الهی، ترک شده است. آن فرمان الهی که همواره قانون ساخته بشر را لعنت می‌کند. و به این ترتیب مردم ثقلین، یعنی قرآن و عترت را ترک کردند و همراه با دشمنان خدای متعال و دشمنان رسولان و انبیاء و اولیایش (ع) حرکت کردند. پس اجتماع مسلمانان عموماً و به خصوص اجتماع شیعه، به جامعه‌ای تبدیل شد که اسلام و تشیّع فقط اسمی است و نه بیشتر، و حقیقت و عمل آن با عنوانش در تضاد است؛ جز آن‌ان که خداوند به ایشان رحم کند و آنان کم‌بایند. رسول خدا (ص) قبل از هزار سال از این رویداد خبر داده‌اند و فرمودند: (یأتی علی الناس زمان إذا سمعت بإسم رجل خیر من أن تلقاه، فإذا رأیته لقیته خیراً من أن تجربه، ولو جرته أظهر لک أحوالاً، دینهم دراهمهم، و همهم بطونهم، و قبلتهم نساؤهم، یرکعون للرغیف، ویسجدون للرهم، ینسرون سلاکاً، لا مسلمین ولا نصاری)، (زمانی فرا خواهد رسید که شنیدن نام دشمنان بهتر از ملاقات با آنان است؛ و اگر با آنان ملاقات کردی بهتر از آزمودنشان است. اگر آنان را آزمودی هر خصلتی برای تو آشکار می‌گردد، یدیشان پوشمان است و همه سعی و تلاش آن‌ها برای شکم‌شان و قبیله آنان زانیشان هستند، برای لقمه‌ای نان خم می‌شوند. و برای پول به سجد می‌افتند! (عبادتشان برای اهداف دنیا و مادیات است نه برای خدا) حیرت زده و مستند، نه مسلمانند و نه مسیحی هستند.) (مستدرک الوسائل للمیرزا النوری ج ۱ ص ۳۷۹).

اری آنان فقط نام و عنوان مسلمان را به دوش می‌کشند اما عملشان همانند عمل مسیحیان است و پیرو آن می‌شوند که طاغوتیان مسیحی امر می‌کنند، و با اسلام به مخالفت بر می‌خیزند در حال که شیگفت زده و مستند.

این نوشته حاصل و ثمره‌ی جُهد و تلاش سخنران حسینی، شهید سید ضیاء موسوی است،

قسمت ۱:

مهدي ولی الله...

وابستگی و آگاهی مردم نسبت به امام مهدی (ع) و رسول خدا (ص) و دیگر ائمه دچار کهنگی و فرسودگی گشته و تنها در ادعاء و الفاظ گنجانده شده است، همان طور که رسول الله (ص) به ما خبر داد، جز اسمش (اسلام) باقی نمی ماند. آری! مسلمانان امروز از اسلام خود رهايند و شيعيان نيز از تشيع خود جدا می باشند. و اين قضيه در گذشته سابقه دارد همان گونه که يهود و نصاری از آن چه موسی و عیسی (ع) آوردند، منحرف شدند. شخص شيعی را می بينی که با زبان خود به حقانيت امام مهدی (ع) به عنوان امام و حجت زمان و دوازدهمين وصی از اوصیای رسول خدا (ص) اعتراف می کند اما اين ادعای خالی از هرگونه محتواسـت و بود و نبود آن یکسان است. چه بسا عدم اين ادعای بهتر از هستی آن باشد؛ زیرا اين ادعاء، به نفاق می کشاند که اين گونه توصيف شده است که برای امت از کفر بدتر است. پس حجت و امام و ولی، شايسته نيست انسان تحت عنوانش باشد، اگر حتی مختصراً همراه او نباشد و بر اساس شدت اين همراهی انسان يا نبود آن پيروان امام، با هم متفاوت می شوند؛ يعنی مأموم و پيرو امام می شود و بر اين اساس، معتقد به چیزی نمی شود که متخالف نظر امام معصوم (ع) است و کاری را نمی کند، که موافق خواسته ی امام معصوم (ع) نباشد. اما اگر شخص تنها در لفظ، خود را تابع امام بداند اين امر در حقيقت ايمان زبانی و عاری از هرگونه عمل و مطابقت با نظر امام است، بلکه کار به آن جا می رسد که دشمنان امام معصوم، آن را می خواهند، همان طور که امروز فقهایی بی عمل بدکار در عراق پایتخت دولت عدل الهی چنین کرده اند، مثلاً به انتخابات و دستوری که خود وضع نهادند، و دست دادن با کفار که با اسلام می جنگند، و غير آن مشروعيّت بخشیده اند در حالی که خوب می دانند صدها

سیدی که در اخلاق و ذکاوت و سلوک، گلی شکفته از باغ محمد و آل محمد (ع) است. او به واسطه شجاعت و فداکاری‌اش، شمشیر برنده‌ای بود که عظمتش در روز شهادتش به اوج رسید. سلام بر او هنگامی که دستان برومندش در نگاشتن این کلمات حق بر صفحات تاخت، و سلام بر او هنگامی که شهیدی وارسته، صورت، متوکل و خرسند بر زمین افتاد. سلام بر او و بر تمام شهیدان راه حق، آن قهرمانان راستین، چراغ‌های فروزان بر زمین. کسانی که هرگز از فزونی ظالمان بیم به دل خود راه ندادند و خون پاک خود را تنها برای آل محمد (ع) ازانی داشتند و حقیرانه و خضاعانه در برابر حق و صاحب حق زانو زدند و شفاعت او را در دنیا و آخرت طلب کردند. سلام بر آن ارواح و خون‌های پاک و اجساد مطهر؛ سلامی از قلب سوخته در فراغ شما؛ از قلبی شکافته و آکنده از آتش عشق رحلت و پیوستن به شما، سلام بر شما تا زمانی که آسمان‌ها و زمین استوارند. به خدا سوگند! فراق از شما، نزد ما سخت، و رحلت شما بسیار دردناک است؛ پس چشم‌ها گریان و سینه‌ها سوز می‌زند. شما به سوی پروردگار خود شتافتید در حالی که بر سر خود، تاجی از جنس شهادت گذاشتید. خوشا به سعادت‌تان!، گوارای وجودتان! که آن همان رستگاری بزرگ است، از خداوند به حق شما و به حق سروران ما و شما یعنی محمد و آل محمد (ع) مسئلت داریم که ما را به شما ملحق کند و پرنده اعمال ما را با مهری که بر آن، شهادت بر ولایت صاحب عصر و زمان و شهادت بر وصی بر حق ایشان سید احمد الحسین (ع) نگاشته شده، مختوم سازد. دل‌های ما ماتم زده و چشم‌ها گریان است، اما چیزی را بر زبان نمی‌رانیم که خشم خدا را برانگیزد، و فقط به کلام سرور و مولایمان رسول خدا (ص) بسنده می‌کنیم و خداوند ما را کفایت است. و او چه خوب و کیلی است و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم و الحمد لله رب العالمین. کسانی که به آل محمد و پیروانشان ظلم کردند، به زودی خواهند دانست که به چه ظلمی گرفتار خواهند شد و عاقبت از آن مهدی (ع) و انصار مخلص اوست.

شیخ نازم العقبلی ۱/ شعبان/ ۱۴۲۹ هـ ق ادامه دارد ...

.....

﴿يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾

دین و قائم صرفاً کلماتی هستند که آنها بر زبان خود می چرخانند و بواسطه آن با مردم سخن می گویند، ولی حاضر نیستند او را یاری دهند چرا که مخالف دنیای آنها بوده و **حیات مادی و مصالحشان** را به خطر می اندازد.

احمد الحسن Ahmed Alhasan



«تکذیب»
رسالت‌های الهی
عادت‌ی است که
بنی آدم به آن
خو گرفته اند
هیچ قومی از
پیامبر خود با
اغوش باز
استقبال نکرده
است. بلکه همواره
او را مسخره و
تکذیب می کردند
و یا او را می
کشتند یا تبعید
می کردند...

سید احمد الحسن



﴿ای افسوس بر این بندگان که هیچ فرستاده‌ای برای آنها نیامد مگر آن که او را مسخره می کردند﴾ (یس: ۳۰)

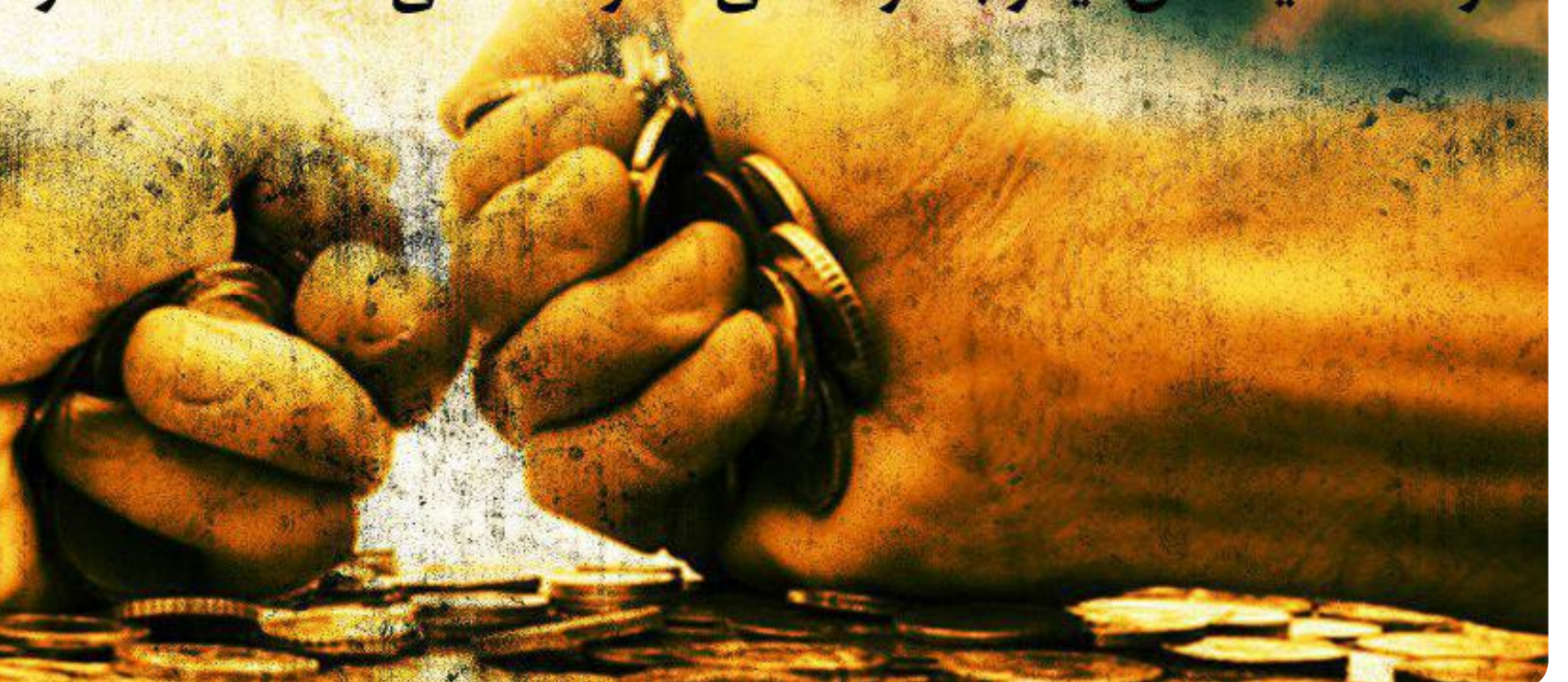
سید احمد الحسن | روشنگری از دعوت فرستادگان ج ۲ | ALMAHDYOON.CO | WWW.ZAMANEZOHOOR.COM

نشانه‌های ظهور

مردمان آخر الزمان

بعد از آوردن آیاتی در روشن شدن روزگار آخر الزمان در قسمت‌های قبل، آیاتی دیگر را در رابطه با مردمان آخر الزمان، در این قسمت خواهیم آورد و این آیات نیاز به شرح ندارد چرا که حقیقت قابل ملموس امروز ما می باشد! اما این را بدان که در ایام آخر، زمانهای سخت پدید خواهد آمد، زیرا که مردمان خودپرست خواهند بود و طماع و لافزن و متکبر و بدگو و نامطیع والدین و ناسپاس و ناپاک و بی الفت و کینه دل و غیبت گو و ناپرهیز و بی مروت و متنفر از نیکویی و خیانت کار و تندمزاج و مغرور که عشرت را بیشتر از خدا دوست می دارند؛ که صورت دینداری دارند، لیکن قوت آن را انکار می کنند. از ایشان اعراض نما؛ زیرا که از اینها هستند آنانی که به حيله داخل خانه‌ها گشته، زنان کم عقل را اسیر می کنند که بار گناهان را می کشند و به انواع شهوات ربوده می شوند؛ و دائماً تعلیم می گیرند، لیکن هرگز به معرفت راستی نمی توانند رسید؛ و همچنان که ینیس و یمبریس با موسی علیه السلام مقاومت کردند، ایشان نیز با راستی مقاومت می کنند که مردم فاسدالعقل و مردود از ایمانند.

تیمونائوس دوم باب ۳



«...پس از فترت و فاصله ای از فرستادگان» یعنی ساکن بودنی که از آمدن رسول الله خالی است،»(منبع پیشین: ج ۵ص۲۵۳) ۳/۵/۱-آیا بین «فترت و هدف فرستادن» تناقض یا مخالفتی است؟

چه بسا فردی بگوید: اصل این پرسش مطرح شده به خاطر دلیل ساده ای اشتباه است؛ اینکه خداوند متعال خودش را با حکمت توصیف کرده است و قطعاً هدفی از برانگیختن و فرستادن دارد؛ همان طور که قرآن کریم و همچنین روایات شریف، وقوع فترت بین فرستادگان را تاکید می نماید. پس چگونه تصور اتفاق افتادن تناقض یا مخالفت بین هدف الهی فرستادن و فترتی وجود دارد که خداوند سبحان در کتابش، نسبت به آن تصریح نموده است؟!

بنده می گویم:تناقض و مخالفت نبودن بین هدف فرستادن و زمان های فترت، مساله ای است که فرد مومن به کتاب خداوند در آن اصلاً شکی ندارد. مساله ای که از علمای عقاید که بیان این مسائل را بر عهده دارند، انتظار می رود این است که تصویری صحیح ارائه بدهند که مساله بدیهی مطرح شده در اعتراض را حفظ نماید. ولی واقعاً دور از ذهن است که می بینیم: چکیده جمع بین سخنان علمای بزرگ، در مباحث پیشین در نتیجه به تناقض یا اضطراب و اختلاف می انجامد!!



أ. بزاز فی البحر الزخار: ج ۲ ص ۱۳۶۷ ح ۴۰۸۴ حدیث را نقل کرده و در تصحیح آن میگوید: (... ما این حدیث را انتخاب کردیم زیرا صحیح است و ثوبان جلیل القدر است و اسناد او صحیح است).
ب. حاکم نیشابوری در المستدرک: ج ۴ ص ۴۶۳ – ۴۶۴ این حدیث را به سفیان الثوری نسبت داده و میگوید: (این حدیث طبق میزان شیخین (بخاری و مسلم) صحیح است).
ج. قرطبی فی التذکرة بأحوال الموتی وأمور الآخرة: ج ۳ ص ۱۲۰۱ باب المهدی و ذکر من یمهد له ملکه، ح ۱ از ابن ماجه، حدیث را نقل کرده و میگوید: (اسنادش صحیح است).
د. ابن کثیر عن ابن ماجه فی النهایة فی الفتن والملحم: ج ۱ ص ۴۸، همین حدیث را نقل کرده و میگوید: (این ماجه تنها کسی است که این طریق حدیث را نقل کرده و این اسناد قوی و صحیحی است).
ه. بوصیری فی زوائد ابن ماجه علی الکتب الخمسة: ص ۵۲۷ – ۵۲۸ ح ۱۳۷۰، همین حدیث را نقل کرده و میگوید: این اسناد صحیح است و راویانش همگی ثقه هستند. حاکم نیشابوری در مستدرک از طریق حسین بن حفص از سفیان نقل کرده و میگوید: (این حدیث صحیحی است بر طبق میزان شیخین (مسلم و بخاری)).
و. سیوطی فی الجامع الصغير: ج ۱ حدیث شماره ۶۴۸ نیز این حدیث را تصحیح کرده است.
ز. ذهبی نیز با حاکم نیشابوری در کتاب تلخیص المستدرک موافقت کرده که حق با اوست، یعنی این حدیث طبق میزان شیخین صحیح است).
* حاکم نیشابوری در مستدرک به سند دیگری از سفیان ثوری نقل می‌کند:
ابوعبدالله صفار از محمد بن ابراهیم بن ارومه از حسین بن حفص از سفیان از خالد حذاء از ابی قلابه از ابی اسماء از ثوبان روایت می‌کند که رسول خدا (ص) فرمود:
(یقتل عند کنز کم ثلاثه کلهم ابن خلیفه ثم لا یصیر إلی واحد منهم ثم تطلع الرايات السود من قبل المشرق فیقتلونکم قتلاً لم یقتله قوم. ثم ذکر شیناً فقال إذا رأیتموه فبیاعوه ولو حبوا علی اللجج. فإنه خلیفه الله، المهدی).
حاکم نیشابوری (ت – ۴۰۵ ه)، با إشراف یوسف عبد الرحمن المرعشلی: ج ۴ ص ۴۶۳ – ۴۶۴).
(نزد گنج شما سه نفر کشته می‌شوند که همگی فرزند خلیفه هستند؛ سپس خلافت به هیچ یک نمی‌رسد؛ سپس پرچم‌های سیاه از سمت مشرق خارج می‌شوند؛ پس با شما به‌گونه‌ای می‌جنگند که هیچ گروهی این‌طور نجنگیده. سپس چیزی فرمود و سپس گفت: هنگامی که او را دیدید با او بیعت کنید حتی سینه‌خیز بر روی یخ، زیرا او خلیفه خدا مهدی است).



علت ارسال رُسل...؟

از جمله اینکه: خالی بودن زمان، فقط از فرستاده، فردی که این نظر را پذیرفته است، سخنانشان بین این موارد تقسیم بندی شده است: الف-خالی بودن زمان فترت از مطلق فرستاده.

سید مرتضی می گوید:

«...فترت به فرستادگان اختصاص دارد و عبارت از زمانی است که فرستاده ای در آن نیست. و این مساله فردی را مُلزم می کند که ادعا می کند که در هر زمانی که حجت است، این حجت فرستاده است...»(الشافی فی الامامة – الشریف المرتضی: ج ۳ص۱۵۱)

سید عبدالله شبر می گوید:

«...پس از فترت و فاصله ای از فرستادگان» در زمان فاصله و ضعیف بودن فرستادن فرستاده؛ به این خاطر که بین او و بین عیسی، فرستاده ای نبود. بلکه سه پیامبر از بنی اسرائیل و یکی از عرب بود که خالد بن سنان عسی بود.»(تفسیر شبر – السید عبدالله شبر: شرح ص۱۳۶) ب-خالی بودن زمان نزدیک از برانگیختن «فرستاده بعدی» فقط از فرستادگان.

شیخ ناصر مکارم شیرازی می گوید:

«...قرآن کریم وقتی می گوید: «پس از فترت و فاصله ای از فرستادگان» وجود فرستادگان را در این مدت نفی می کند و این مساله با سخن وجود اوصیایی برای فرستادگان در این وقت منافاتی ندارد.»(الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل – الشیخ ناصر مکارم شیرازی: ج ۳ص۶۶۴) منظور از «آن زمان» مطلق زمان فترت نمی باشد. بلکه زمانی است که نزدیک به برانگیخته شدن فرستاده بعدی می باشد. آنجا که می گوید: «اما آنچه در قرآن و در سوره یس آیه ۱۴ آمده است و سخنی که مفسرین بیان می کنند، بر این دلالت دارند که حداقل سه فرد از فرستادگان در فاصله زمانی بین عیسی پیامبر(ص) و پیامبر اسلام(ص) برانگیخته شد. برخی ذکر کردند که ۴ تن از پیامبران در این مدت برانگیخته شدند. در هر حال باید فترت و فاصله ای باشد که بین وفات این فرستادگان و محمد پیامبر(ص) باشد و به همین خاطر قرآن از این فترت نبودن فرستاده با این سخن تعبیر کرده است: «پس از فترت و فاصله ای از فرستادگان»...»(منبع پیشین)

حاشیه: افرادی که شیخ مکارم شیرازی آن ها را فرستاده می داند، سید عبدالله شبر آن ها را پیامبر می داند. در حالی که هر دوی آن ها از تفسیر فترت و خالی بودن آن زمان از فرستادگان سخن می گویند!

ج-خالی بودن زمان از فرستادگان اولوا العزم.

شیخ ناصر مکارم شیرازی می گوید:

«وقتی به فترت از زمان مسیح(ع) تا آمدن رسول عظم(ص) نگاه کنیم، می بینیم که از حجت الهی خالی نیست. بلکه این زمان، فترت نسبت به آمدن اولوالعزم می باشد.»(همان منبع: ج ۱۴ص۱۳۳)

تفاوت بین این سخن شیرازی و سخن پیشین روشن است. نظر ایشان در سخن پیشین بر این پایه است که زمان نزدیک از برانگیخته شدن رسول الله(ص) از مطلق فرستادگان خالی است؛ می خواهند جزو اولوالعزم باشند یا غیر ایشان. در حالی که سخن اخیر او بر این پایه است که همه زمان فترت از فرستادگان اولوالعزم خالی است.

د-خالی بودن زمان از رسول الله(ص)

سید طباطبایی می گوید:

«معنای فترت، برانگیخته نشدن پیامبری است که برایش شریعت و کتابی است. اما فترت مطلق نبوت و خالی بودن از مطلق پیامبر در همه زمان –که نزدیک ۶ قرن است- انجام شدنش را نمی پذیریم.»(تفسیرالمیزان – السید الطباطبائی: ج ۱ص۱۶۴) همچنین سخن راغب را نقل می کند و به آن حاشیه نمی زند و می گوید:

دوم: روایات درباره خلیفه‌الله المهدی

رسول خدا (ص)خبر داده که مهدی خلیفه خداست و این امری است که در نزد شیعیان هیچ اختلافی در آن نیست و روایات آن بسیار است. اصل مذهب تشیع این است که زمین هیچ‌گاه خالی از حجت (خلیفه خدا) نمی‌شود.

اما در کتب اهل سنت نیز این امر به‌روشنی روایت‌شده و درنتیجه آن‌ها نیز ملزم به قبول آن هستند:

* در سنن ابن ماجه، محمد بن یحیی و احمد بن یوسف میگویند که عبدالرزاق از سفیان الثوری از خالد الحذاء از ابی قلابه از ابی اسماء رحبی از ثوبان نقل کرد که رسول‌الله (ص) فرمود:

(یقتل عند کنز کم ثلاثه. کلهم ابن خلیفه. ثم لا یصیر إلی واحد منهم. ثم تطلع الرايات السود من قبل المشرق. فیقتلونکم قتلاً لم یقتله قوم. ثم ذکر شیناً لا أحفظه. فقال فإذا رأیتموه فبیاعوه ولو حبوا علی اللجج. فإنه خلیفه الله، المهدی).

(نزد گنج شما سه نفر کشته می‌شوند که همگی فرزند خلیفه هستند. سپس خلافت به هیچ یک از آن سه نمی‌رسد. سپس پرچم‌های سیاه از مشرق خارج می‌شوند و به طرزی شما را می‌کشند که هیچ گروهی تاکنون این‌گونه نکشته است. سپس رسول خدا (ص) چیزی فرمود که یادم نیست. سپس فرمود: پس هنگامی که او را دیدید با او بیعت کنید حتی سینه‌خیز بر روی برف، زیرا او خلیفه خدا مهدی است.) (سنن ابن ماجه نوشته محمد بن یزید قزوینی متوفای ۲۷۳ ه‍.ق با تحقیق و شماره‌گذاری و پاوروی محمد فؤاد – عبد الباقي، چاپ دار الفكر للطباعة والنشر والتوزیع: ج – ۲ ص ۱۳۶۷ ح ۴۰۸۴؛

المستدرک علی الصحیحین، نوشته حاکم نیشابوری متوفای ۴۰۵ ه‍.ق با اشراف یوسف عبد الرحمن المرعشلی: ج ۴ ص ۴۶۳ – ۴۶۴؛

البحر الزخار، المعروف بمسند البزاز، نوشته ابی بکر أحمد بن عمرو بن عبد الخالق العتیکي البزاز متوفای ۲۹۲ ه‍.ق با تحقیق عادل بن سعد، چاپ مکتبه العلوم والحکم، مدینه منوره، چاپ اول سال ۱۴۳۴ م – ۲۰۰۳ م، (۲/۱۳۶۷ح/۴۰۸۴)؛ السنن الواردة فی الفتن وغوائلها والساعة وأشراطها، نوشته ابی عمرو عثمان بن سعید المقرئ الدانی متوفای ۴۴۴ ه‍.ق با تحقیق دکتور رضاء الدین بن محمد بن ادریس المبارکفوری، چاپ دار العاصمة للنشر والتوزیع: ج – ۵ ص ۱۰۳۲ ح ۵۴۸؛ دلائل النبوة، نوشته بیهقی متوفای ۴۵۸ ه‍.ق با تحقیق: دکتر عبد المعطی قلمجی، چاپ دار الکتب العلمیه، بیروت لبنان، چاپ اول – ۱۴۰۵ ه‍: ج ۶ ص ۵۱۵ – ۵۱۶؛

تاریخ مدینه دمشق، نوشته ابن عساکر، متوفای ۵۷۱ ه‍.ق. ج ۳ ص ۲۸۰ – ۲۸۱؛

کتاب التذکرة بأحوال الموتی وأمور الآخرة، نوشته ابی عبد الله محمد بن أحمد بن ابی بکر الأضراری الخزرجی الأندلسی القرطبی متوفای ۶۷۱ ه‍.ق با تحقیق دکتر الصادق بن محمد بن إبراهیم، چاپ مکتبه دار المنهاج بالریاض، چاپ اول، ۱۴۲۵ ه‍.ق: ج ۳ ص ۱۲۰۱، باب فی المهدی و ذکر من یمهد له ملکه، ح ۱؛

النهایة فی الفتن والملحم، نوشته ابی الفداء عماد الدین إسماعیل بن عمر بن کثیر القرشی الدمشقی متوفای ۷۷۴ ه‍.ق با تحقیق عصام الدین الصبابطی، چاپ دار الحدیث، القاهرة: ج ۱ ص ۴۸؛

البدایة والنهایة، نوشته ابن کثیر، تحقیق علی شیری، چاپ دار احیاء التراث العربی، بیروت لبنان، چاپ اول، ۱۴۰۸ ه – ۱۹۸۸ م: ج ۶ ص ۳۷۵ – ۳۷۶؛ زوائد ابن ماجه علی الکتب الخمسة، نوشته احمد بن ابی بکر بن إسماعیل البوصیری (۸۴۰ ه)، تصحیح وتعلیق شیخ محمد مختار حسین، چاپ یازدهم سال ۱۴۱۴ ه – ۱۹۹۳ م، چاپ دار الکتب العلمیه، بیروت-لبنان: ص ۵۲۷ – ۵۲۸ شماره حدیث ۱۳۷۰؛

جمع الجوامع، نوشته جلال الدین السیوطی، چاپ الأزهر الشریف، ۱۴۲۶ ه – ۲۰۰۵ م: ج ۱۳ ص ۲۵۷ شماره حدیث ۱۴۵۹ / ۲۸۰۸۶؛

الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، نوشته جلال الدین السیوطی: ج ۶ ص ۵۸؛

الأربعون حدیثاً فی المهدی، نوشته ابی نعیم الأصبهانی (ت ۴۳۰ ه)، تحقیق علی جلال باقر: حدیث ۳۲. سیوطی نیز در کتاب الحاوی این حدیث را نسبت داده به ابی نعیم؛ ر.ک: الحاوی للفتاوی، نوشته لسبوطی، دار الکتب العلمیه، بیروت لبنان، – ۱۴۰۳ ه – ۱۹۸۳ م: ج ۲ ص ۶۰؛ مسندالروایانی، نوشته ابی بکر محمد بن هارون الروایانی (ت ۳۰۷ ه)، ضبط وتعلیق آیین علی أبو یمانی، مؤسسة قرطبه، چاپ اول، ۱۴۱۶ ه – ۱۹۹۵ م: ج ۱ ص ۴۱۷ – ۴۱۸ حدیث شماره ۶۳۷؛

کنز العمال، نوشته متقی هندی (ت ۹۷۵ ه): ج ۱۴ ص – ۲۶۳ حدیث شماره ۳۸۶۵۸؛

البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، نوشته متقی هندی، ص ۴۷؛

إمتاع الأسماع، نوشته تقی الدین أحمد بن علی بن عبد القادر المقریزی (ت ۸۴۵ ه)، تحقیق محمد عبد الحمید النمیسى، دار الکتب العلمیه، بیروت لبنان، چاپ اول، ۱۴۲۰ ه – ۱۹۹۹ م: ج ۱۲ ص ۲۹۶ – ۲۹۷؛

بنایع الموده لذوی القربى، نوشته شیخ سلیمان بن إبراهیم القندوزی الحنفی (ت ۱۲۹۴ ه)، تحقیق سید علی جمال أشرف الحسینی، دار الأسوءه، چاپ اول، ۱۴۱۶ ه: ج ۳ ص ۳۹۱؛

عقد الدرر فی أخبارالمنتظر، نوشته یوسف بن یحیی المقدسی الشافعی السلمی؛ از علمای قرن هفتم هجری، تحقیق دکتر عبد الفتاح محمد الحلو، مکتبه عالم الفكر القاهرة، چاپ اول، ۱۳۹۹ ه – ۱۹۷۹ م: ص ۵۷.

برخی از علمای اهل سنت که این حدیث را تصحیح کرده‌اند:

